

صفیر حیات

سال اول / شماره دوم / خرداد و تیر ۱۳۹۴ / ۷۶ صفحه
قیمت : ۴۰۰ تومان

دوماهنامه
فرهنگی
اجتماعی

پرونده ویژه: اصالت صلح در اسلام



ماهیت جنگ و صلح در اسلام
در گفت و گوی صفیر حیات با
حجت الاسلام والمسلمین فاضل مبیدی

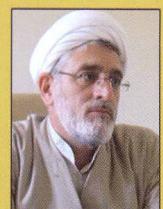


جنگ یا صلح، کدام؟!
(آیت الله دکتر سیدمصطفی محقق داماد)

و با گفتاری از :



قرن ۲۱؛ توسعه همه جانبه در پرتو
توسعه رفتاوارها و عادات
(محسن رناني)



توسعه وجوه مردم سالار در نظریه های
فقهه معاصر شیعیه
(داود فیروزی)



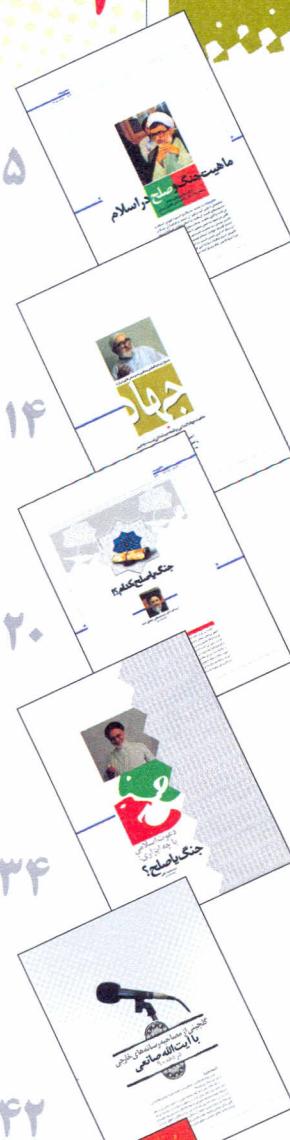
صفیر حیات

سال اول
شماره دوم
خرداد و تیر ۱۳۹۴
صفحه ۷۶
قیمت: ۴۰۰۰ تومان

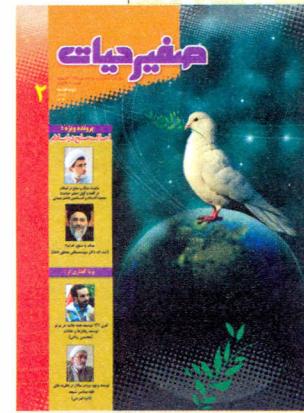
دوماهنامه

فرهنگی
اجتماعی

۲



- ۴ / سخن نخست (مدیر مسئول)
- ۵ / ماهیت جنگ و صلح در اسلام در گفت و گوی صفیر حیات با حجت الاسلام و المسلمین فاضل میبدی
- ۱۴ / پاسخ آیت الله العظمی منتظری به پرسش‌هایی درباره ماهیت جهاد ابتدایی و ...
- ۲۰ / جنگ یا صلح، کدام؟! (آیت الله دکتر سید مصطفی محقق داماد)
- ۳۴ / دعوت اسلامی با چه ابزاری: جنگ یا صلح؟ (سید محمد ظفی)
- ۴۲ / گلچینی از مصاحبه رسانه‌های خارجی با آیت الله العظمی صانعی در دهه ۹۰
- ۵۰ / قرن ۲۱؛ توسعه همه جانبی در پرتو توسعه رفتارها و عادات (محسن رنانی)
- ۵۶ / توسعه وجوده مردم سالار در نظریه‌های معاصر فقه شیعه (داود فیرحی)
- ۶۲ / اخلاق کریمانه در حکمت دینی (مکارم الاخلاق) (بخش ۱۰) (محمد تقی خلجمی)
- ۶۵ / چشم اندازی به اخبار حوزه‌های علمیه
- ۷۲ / تک نگاه



صاحب امتیاز:
فخر الدین صانعی
مدیر مسئول:
علی اکبر بیگی
●
زیر نظر شورای سردبیری:
●
مدیر اجرایی:
علیرضا رضایی
●
مدیر هنری و گرافیست:
سید محسن زمانی
●
اجرا:
محمد شفیعی
●
لیتوگرافی و جاپ:
راه فردا
●
توزیع:
شرکت نامه امروز
●
نشانی:
قم، خیابان شهداء، کوچه ۳۷، ۱۶۲
کوچه بنیام، پلاک ۳۷۱۳۷
کد پستی: ۴۷۶۹۴
صندوق پستی: ۹۶۷ - ۳۷۱۸۵ - ۰۲۵ - ۳۷۷۴۱۰۶۵
تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۸۳۵۱۰۹
نمايل: پست الکترونیک:
safir.hayat@yahoo.com



قرن ۲۱ توسعه همه جانبه در پر تو توسعه رفتارها و عادات

گفتاری از دکتر محسن رناتی

(استاد اقتصاد سیاسی)

اشاره

دکتر محسن رناتی در بهار ۹۴ طی جلساتی که در محل مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم برگزار می‌شود، در جمع حضار، استاید و روحانیون حوزه علمیه به مباحثی پیرامون مفهوم توسعه در قرن ۲۱ پرداخت. ایشان در این مباحث توسعه را امری درونی دانسته و اعتقاد دارد با توسعه ذهنی و اخلاقی جامعه، امور به سهوالت و هزینه کمتری به سراجام همه جانبه خواهد رسید و در رفتارها نیز بروز و ظهور پیدا خواهد کرد. این استاد اقتصاد سیاسی با بیان اینکه هنر گفت و گو که نتیجه اش رسیدن به توافق مشترک میان دولت و ملت است را در راه توسعه، مهم ارزیابی می‌کند و در ادامه با توجه به پایان پذیری منبعی به نام نفت که اقتصاد و توسعه ناپایداری را برای کشور و حاکمیت فراهم خواهد نمود بر لزوم روی آوردن به تکیه گاهی مهم به نام ملت اشاره نموده و در پایان به مباحثی پیرامون اوضاع منطقه و گروهک تروریستی داعش پرداخته که صفتی حیات به جهت اهمیت و نکات ارزنده این گفتار، عیناً آن را نقل نموده است.

در مسیر، شاه برای رئیس جمهور فرانسه از نقشه ده ساله ایران برای رسیدن به ژاپن در توسعه با درآمد ناشی از فروش نفت گفت.
پس از توضیحات شاه، ژیسکار دستن که وضعیت گلکاری و حصار دور گلکاری خیابان‌ها را مشاهده کرده بود گفت: «حرف از توسعه زدن برای ملتی که مجبور است گلکاری خیابان‌ها خود را با گذاشتن حصار محافظت کند زود است!»
معنای این حرف این است که توسعه یعنی درونی شدن محدودیتها، حریمها و قانون و تنظیم رفتارهاییمان بر اساس آنها؛ تبدیل شدن آنها در درون ما از آگاهی به حکمت.

امدن رفاه بدون تأمین رضایت، زندگی پر هزینه‌ای به دنبال خود می‌آورد. علت این فراموشی و نادیده گرفتن این اصل، داشتن نفت است. این یکی از خطاهای اصلی ما در مسیر توسعه بود که مظاہر و ظواهر توسعه را، خود توسعه انگاشتیم و بین این دو خلط کردیم. خطای دوم این بود که فکر کردیم رشد، افزایش تولید و افزایش درآمد مقدمه توسعه است غافل از اینکه نتیجه این مقدمات رفاه است، نه توسعه. جای تأسف باز این قضیه این است که این اندیشه نه تنها مانع توسعه ما شد بلکه حتی همان رفاه را هم برای ما به ارمغان نیاورد. اگر همراه باشد مادی، بخش ذهنی توسعه رخ ندهد رشد مادی زندگی ما پر خسارت می‌کند. رفاه، درآمد و سرمایه داری صرفاً تبدیل به ابزارهای جدید هزینه کردن و هزینه دادن می‌شوند. برای مثال امروز تلفن همراه در دست ما دقیقاً همین وضعیت را دارد. چون هنوز وجه درونی توسعه در ما شکل نگرفته است، تلفن همراه ما تبدیل شده است به وسیله‌ای برای تخریب اخلاق و چهره‌ها و شایعه سازی‌ها. ظاهر قضیه این است که تلفن همراه در میان ما آمده و باید رفاه آورده باشد ولی کنه قضیه، آسیب‌های جبران ناپذیری است که وارد می‌کند. وجه درونی، ذهنی و رفتاری توسعه، بخش مغفول توسعه در سی سال بعد از انقلاب بود. قبل از انقلاب این غفلت در بخش دیگر و به نحو دیگری

تووانایی داریم، دنبال خرج کردن باشیم. انتظاراتمن روز به روز به فرونوی می‌رفت. صد سال ازین آغاز گذشته است و ما همچنان در حال تمرين توسعه هستیم و آنچه امروز محقق است نتیجه این صد سال تمرين است.

گفتیم توسعه یعنی درونی شدن محدودیتها و بروز و ظهور آنها در رفتارهایمان. کاری که در دنیای قدیم بر عهده دین بود، در دنیای جدید که ممکن است دین نقش سنتی خود را از دست بدهد، قواعد مدرن - که به مجموعه آنها قواعد توسعه می‌گوییم - قرار است این نقش را ایفا کنند. به هر ترتیب در این دوران گذار، که دین - نه ایمان - در حال از دست دادن برخی از کارکردهای خود است، اگر آن وجه از توسعه رخ ندهد زندگی ما پرهزینه و پر مخاطره خواهد بود. این خطایی بود که در سال‌های بعد از جنگ ندیدیم و هنوز هم نمی‌بینیم. بعد از جنگ ما شروع کردیم به ساختن سد، راه، کارخانه و...، بر این گمان بودیم که توسعه همزاد رشد مادی است. به اندازهای فرودگاه زدیم که تعداد فرودگاه‌های ما داشت از تعداد هواییماهای ما بیشتر می‌شد. چنین گفتیم ایران بعد از انقلاب دو برابر شده اما تعداد سدها از ۱۹ سد به دویست و اندی سد رسیده است. فراموش کردیم که رضایت، متمایز از رفاه است. توسعه باید به گونه‌ای باشد که رضایت را به دنبال داشته باشد، صرف رفاه کافی نیست. فراموش کردیم که فراهم

قرار اصلی بر این بوده است که با موضوع اقتصادی توسعه در قرن بیست و یکم در خدمت دوستان باشیم. توسعه از آن دست مسائلی است که دست کم در پنجاه سال اخیر برای ما تبدیل به یک معضل شده است به این معنا که در راه وصول به آن هزینه‌های زیادی دادهایم، دویدیم، غصه خوردیم، حرص خوردیم، عمرها پای آن گذاشتیم ولی هنوز به عنوان یک دستاوردهای ما نزدیک نیست و دور است. پدیدهای که چاههای نفت مان را به امید حصول آن خالی کردیم ولی حاصل نشد.

در سال ۱۳۵۵ ژیسکار دستن، رئیس جمهور وقت فرانسه، ملاقاتی با محمدرضا شاه در ایران داشت. (که البته ملاقات بدینمی برای شاه بود چرا که در آن سفر این دو به نقاط اختلافی جدی رسیدند و این باعث شد تا در جریان انقلاب ۷۷ خود ژیسکار دستن هم مأمور شد تا خبر موافقت غرب با رفتن شاه را به امام خمینی بدهد). این سفر با استقبال شاه از رئیس جمهور فرانسه در فرودگاه آغاز شد. در مسیر، شاه برای رئیس جمهور فرانسه از نقشه ده ساله ایران برای رسیدن به ژاپن در توسعه با درآمد ناشی از فروش نفت گفت. پس از توضیحات شاه، ژیسکار دستن که وضعیت گلکاری و حصار دور گلکاری خیابان‌ها را مشاهده کرده بود گفت: «حرف از توسعه زدن برای ملتی که مجبور است گلکاری خیابان‌ها را با گذاشتن حصار محافظت کند زود است!» معنای این حرف این است که توسعه یعنی درونی شدن محدودیتها، حریمها و قانون و تنظیم رفتارهایمان بر اساس آنها؛ تبدیل شدن آنها در درون ما از آگاهی به حکمت. شاه توجهی به این حرف نداشت و نکرد. با درآمد نفت مشغول شد به راه سازی، سد سازی، نوسازی شهرها و غافل شد از اصلاح و نوسازی اندیشه و درونیات افراد؛ در حالی که توسعه اصلالتاً یک امر درونی است؛ آنچه باید توسعه بپیدا کند ذهن ماست، نه بیرون. اگر ذهن ما توسعه بپیدا کند، توسعه بیرونی او لا به سهوت و ثانیاً با هزینه کمتری انجام می‌شود. اول ذهن است و بعد رفتار. توسعه بیرونی بدون توسعه درونی، کالایی گران و پرهزینه است. نتیجه این نگاه خالی شدن چاههای نفت و همچنان نرسیدن به توسعه است زیرا در آن به هسته مرکزی توسعه توجه نشده است.

یکی از نابختیاری‌هایی که ما داشتیم این بود که دو سال بعد از پیروزی انقلاب مشروطه، اولین چاه نفت ایران فوران کرد و بپیدا شد. یعنی به محض این که دولت مدرن می‌خواهد شکل بگیرد، دولتی که با مردم رابطه شهروندی و بر اساس قانون دارد، و قانون می‌خواهد موضوعیت بپیدا کند و رابطه شهروندی شود، مدارس و نظام آموزشی نوین ایجاد شود، نظام بهداشتی نوین و دادگستری تشکیل شود، چاه نفت هم فوران بپیدا کرد و دولت‌ها در ایران عادت کردند که نفت را بفروشنده و خرج کشور کنند. تقارن نامیمون این دو اتفاق باعث شد که ما هیچ گاه یاد نگیریم که به اندازهای که





پریروز و دیروز و امروز را

به یک گردش چرخ نیلوفری

نه نادر به جا ماند و نه نادری

جامعه انگلستان هزار سال پیش منشوری برای تنظیم روابط بین پادشاه و اربابها و خان‌ها تنظیم کرد و به آن پای بند بود و طی این هزار سال تنها یک پادشاه را کشتند، آن هم با تصویب حکم اعدام او و امضای شصت نماینده ولی جامعه ما جامعه‌ای است که حدوداً هر ۳۰ سال یکبار یک پادشاه را کشته است یا فراری داده است! شعری که خوانده شد داستان مرگ نادرشاه است که سر شب فرماندهان و سربازان خود را مورد موآخذه قرار داد به خاطر اشتباهی که مرتکب شده بودند و همان شب توسط نظامیان خودش، نظامیانی که تا چند ساعت پیش مقابلش کرنش می‌کردند، کشته شد. این روایی به خاطر نداشتن توان گفت‌وگو و نقد است. این در حالی است که نطفه توسعه از گفت‌وگو شروع می‌شود، از توان نقد و گفت‌وگوی اخلاقی و سوالات آمیز، پذیرش یکدیگر در عین اختلاف. نقطه آغازین یادگیری و تمرین این مهارت خانه است و بعد مدرسه. گفت‌وگو آغاز ایجاد توانمندی‌های دیگر از قبیل مدیریت، کارآفرینی، ریسک پذیری، سیاستمداری و سرمایه‌گذاری است. این در حالی که در نظام خانواده ایرانی هیچ فضایی برای گفت‌وگو در نظر گرفته نشده است. تقسیم کاری را که از اجدامان به ما رسیده است - خانم خانه همواره در حال رسیدگی

بود. علت اینکه تا کنون متوجه این غفلت نشده بودیم این بود که تا به امروز همواره نفت داشتیم، امروز نفت تمام شده است و مشکلی که باقی مانده عادات رفتاری اشتباهی است که طی این صد سال بعد از مشروطیت و بیست و پنج سال بعد از جنگ در ما شکل گرفته است که نمی‌توانیم آنها را تغییر دهیم. برای مثال امروز ما بالاترین مصرف سرانه شکر و تریاک، یکی از بالاترین مصرف‌های سرانه برق و به طور کلی انواع انرژی‌ها و از بالاترین مصرف‌های سرانه دارو در دنیا داریم. بخش زیادی از هدرفت هزینه‌های امروز نتیجه‌ی رسوخ این بی‌ضابطگی‌های رفتاری در همه حوزه‌های زندگی ماست و امروز که نفت تمام شده است ما متوجه این بی‌ضابطگی‌ها شده‌ایم.

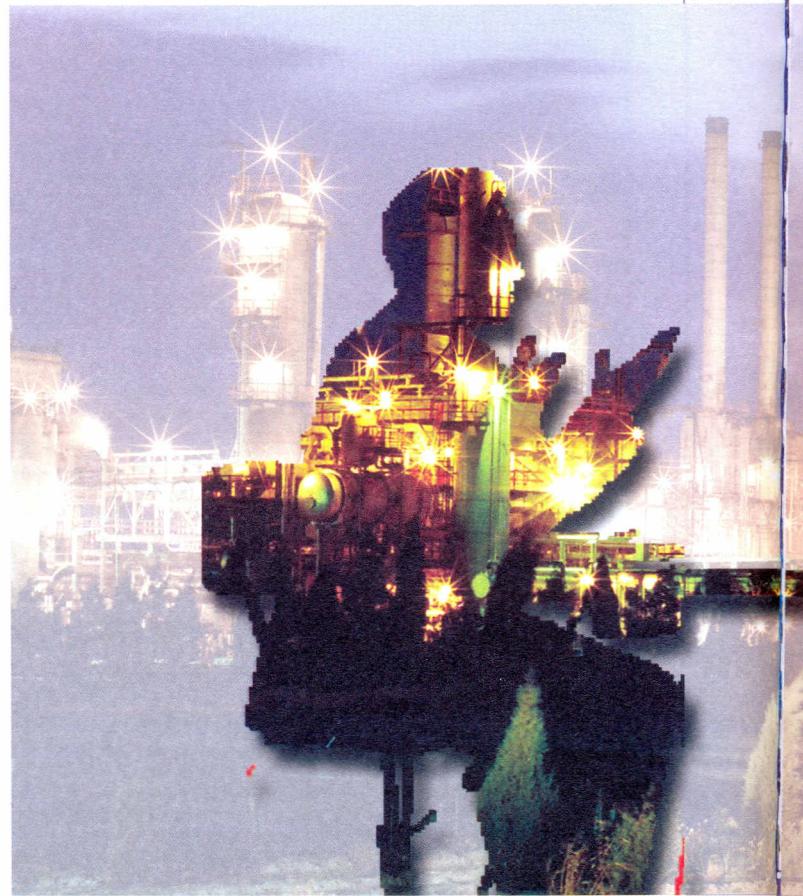
فراموش کرده‌ایم که رضایت، متمایز از رفاه است. توسعه باید به گونه‌ای باشد که رضایت را به دنبال داشته باشد، صرف رفاه کافی نیست. فراموش کردیم که فراهم آمدن رفاه بدون تامین رضایت، زندگی پر هزینه‌ای به دنبال خود می‌آورد.

امروز سی سال است که فقه یکه تاز عرصه قانون‌گذاری اجتماعی است. اکنون زمان بازنگری و پرسش این سوال است که آیا این مسیر و این نحوه حکومت‌داری و نگاه به زندگی اجتماعی درست است یا باید نگاه را عوض کرد. هم حکومت و هم دولت به نقطه‌ای رسیده‌اند که باید تکلیف خودشان را با توسعه، نفت و جامعه روشن کنند. گذار از این دوره نیازمند یک همکاری عظیم است. الان نقطه‌ای است که برای تعیین چگونگی ادامه مسیر نیازمند در اندختن یک گفت‌وگوی ملی هستیم. البته هنوز نظام سیاسی آمادگی این گفت‌وگوی ملی را ندارد. اگرچه ما هنوز مذاکره با خودمان و گفت‌وگو با خودمان را بلد نیستیم ولی امروز دیگر ناچاریم این را یاد بگیریم. بنابراین از یک نظر باید این تحول را که در حوزه نفت شکل گرفته است به فال نیک بگیریم! این تحول باعث شده است نظام تدبیر پر از نخوتی که به هیچ وجه جامعه را به حساب نمی‌آورد، هر تصمیمی می‌گرفت عزم خود را برای تحقق آن جزء می‌کرد، امروز باید با مردم خود پای مذاکره بشنیند و با آنها گفت‌وگو کند. تا امروز برای اظهار نظر جامعه محلی از اعراض قائل نبود چون خودش بدون اتکاء به مردم غذا و داروی آنها را تامین می‌کرد اما امروز دیگر از تامین مایحتاج مردم بدون کمک مردم عاجز شده است و ناچار است با مردم خودش پای مذاکره بشنیند و با خود آنها به دنبال راه چاره‌ای باشد. نظام سیاسی ما در حوزه سیاست قاطع است اما در حوزه اجتماعی و اقتصادی سیار محاط است به این معنا که به جمع شدن مردم دم نانوایی‌ها و دم پمپ بنزین‌ها توجه دارد. این واهمه در بدن هر نظامی یک نقطه قوت برای جامعه مدنی است. جایی که نظامی به بحران‌های پی در پی اجتماعی و اقتصادی می‌رسد و دولت از حل آن بر نمی‌آید باید با بدنه جامعه به یک توافق مشترک برسد چون در اینجا دیگر قدرت برتر را ندارد. اما مشکل اینجاست که جامعه ما توانایی مذاکره ندارد. ما یا سکوت و تعظیم و کرنش می‌کنیم یا شورش می‌کنیم، ناسزا می‌گوییم و تخریب می‌کنیم؛ حد وسط نداریم، ما گفت‌وگو، مذاکره، تعامل اجتماعی و جمعی بلد نیستیم؛ سر شب سر قتل و تراج داشت

سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت
بنازم من این چرخ پریروز را

این چنین حاکمی فقط از دل این چنین مردمی بیرون می‌آید. تحلیل خود را از فضای خانه آغاز می‌کند که کودک از همان ابتدا یا با پدرسالاری و یا با مادرسالاری مواجه می‌شود. می‌آموزد که هر گاه ضعیف است تعظیم کنید و هر گاه قوی است ظلم کنید. این فرد نانوا، راننده تاکسی، مغازه دار، کارمند اداره و رئیس جمهور هم که می‌شود دیکتاتور است، مهارت گفت و شنود و تاب شنیدن انقاد را ندارد. در این سیستم فرد دیکتاتور از پایین تولید می‌شود. یکی از عوامل پدید آمدن رفتارهای دیکتاتوری فقدان گفت‌و‌گو و ناتوانی در گفت‌و‌گو بین ماست. به خیال خودمان با فرستادن خانم‌ها به دانشگاهها بعد از انقلاب تاجی بر سر آنها گذاشتیم گافل از اینکه روزی مانند امروز می‌رسد که از هر ۱۰۰ صندلی در دانشگاه ۷۰ صندلی در اختیار خانمه‌است. خروجی این همه هزینه تنها ۶۲٪ است: نرخ مشارکت خانم‌ها در مدیریت جامعه و مشاغل قبل از انقلاب ۱۳٪ بوده است، امروز ۱۵٪ است. به عبارت دیگر خانم‌های جامعه مان را دانشمند کرده‌ایم اما توانمند نکرده‌ایم. چندی پیش خانمی مشغول تحصیل در مقطع دکتری سراسیمیه به اتاق من آمد و علت سراسیمگی را این گونه توضیح داد که در فلان چند پسر به او متلاک گفت‌هایند. وقتی از واکنش این خانم به این کار زشت پرسیدم پاسخ داد که سوار خودروی خود شده است و فرار کرده است. این یعنی همان واکنشی که مادریزگ این خانم به این اتفاق نشان می‌داد یعنی ما نتوانسته‌ایم تفاوتی بین زنان تحصیل کرده و تحصیل نکرده مان در توانمندی‌های اجتماعی شان ایجاد کنیم علی‌رغم تمام هزینه‌هایی که می‌کنیم. این خانم توانایی گفت‌و‌گو ندارد یعنی جرأت این را ندارد که از حق خود دفاع کند، همان جا بایستد و با ۱۱۰ تماس بگیرد و بگوید فلان آقا مزاحمش شده است. همه اینها بر می‌گردد به ناتوانایی‌هایی که شرط برطرف شدن آنها، پیداکردن توانایی گفت‌و‌گو است.

امروز ما در چنین موقعیتی هستیم؛ دولتی که یادگرفته است که پول دار باشد، خرج کند و به همین خاطر به گونه‌ای حکومت کند و به نقطعه‌ای رسیده است که دیگر سرمایه و پولی ندارد و طبیعتاً دیگر نمی‌تواند فرمان دهد. از طرف دیگر توانمندی‌ها و قواعد لازم را برای توسعه ندارد. از طرف دیگر با جامعه‌ای متوجه و در عین حال ناتوان روبرو است. هفته گذشته در دانشگاه اصفهان رؤسای دانشکده‌ها، لیستی از ۱۴ کتابخانه موجود در ۱۴ دانشکده این دانشگاه ارائه دادند مشتمل بر سرانه امانت کتاب هر کتابخانه و تعداد کارمندان آن کتابخانه. نسبت میان تعداد کارمندان یکی از این کتابخانه‌ها با سرانه امانت کتاب آن کتابخانه ۰.۵/ بود به این معنی که هر کارمند آن کتابخانه در امانت دادن یک نصفه کتاب نوش داشت. یعنی هر کارمندی دو روز یکبار یک کتاب امانت می‌داد. دانشگاه تصمیم به جا به جایی این کارمندان گرفت. نتیجه آن اعتراف و مخالفت خود کارمند و رئیس او شد. این اتفاق طبیعی است چون روابطی که برقرار شده بود حق و حقوقی ایجاد کرده بود. این یک نمونه است و تنها یک مثال است برای کارآیی پایین و ناتوانی بالا و در عین حال توقعات. مجموع وقایع و



به امور خانه، مرد خانه مشغول به درآمد زایی، فرزندان به تبع جنسیت کنار پدر یا مادر هیچ‌گاه اصلاح نشده است. حتی درباره این گونه تعاملات بین همسران و بین والدین و فرزندان همواره تحکم و زورگویی حاکم بوده است، نه گفت‌و‌گو بر سر آنها.

گفت‌و‌گو و تعامل با دیگران، ویژگی‌هایی رفتاری است که تعلیم آنها از خانه آغاز می‌شود در حالی که گاهی در میان مألفت‌و‌گو دون شان ما متصور می‌شود. طبیعی است که از چنین سیستم اجتماعی‌ای چنین حکومتی بیرون می‌آید؛ حکومتی که گفت‌و‌گو بلد نیست و به دیگران هم اجازه گفت‌و‌گو نمی‌دهد. مثلاً رؤسای قوای ما که بر سر موضوع اتمی با یکدیگر اختلاف دارند، به دلیل نداشتن مهارت گفت‌و‌گو، بر سر این موضوع با یکدیگر تبادل نظر نمی‌کنند و نتیجه اختلاف نظر آنها دعوایی می‌شود که به جامعه سرایت پیدا می‌کند. خانم‌های جامعه ما تعامل و تقسیم کار در برگزاری مجلس ختم اعام بلد هستند اما تفاهم و تعامل و تقسیم کار برای تمیز کردن و تمیز نگه داشتن کوچه‌شان، بردن زباله‌ها سر کوچه و آب دادن گلهای کوچه بلد نیستند. کتابی هست به نام جباریت (مانس اشپریر، ترجمه کریم قصیم؛ کتابی که یک بار در سال ۶۴ چاپ شد و بعد از آن دیگر اجازه چاپ نگرفت ولی فایل آن در اینترنت موجود است). حرف این کتاب این است که امکان ندارد در جامعه‌ای دیکتاتور پیدا شود مگر اینکه مردم آن جامعه دیکتاتور باشند. او این نظر خود را در این کتاب شرح می‌دهد و نشان می‌دهد چگونه

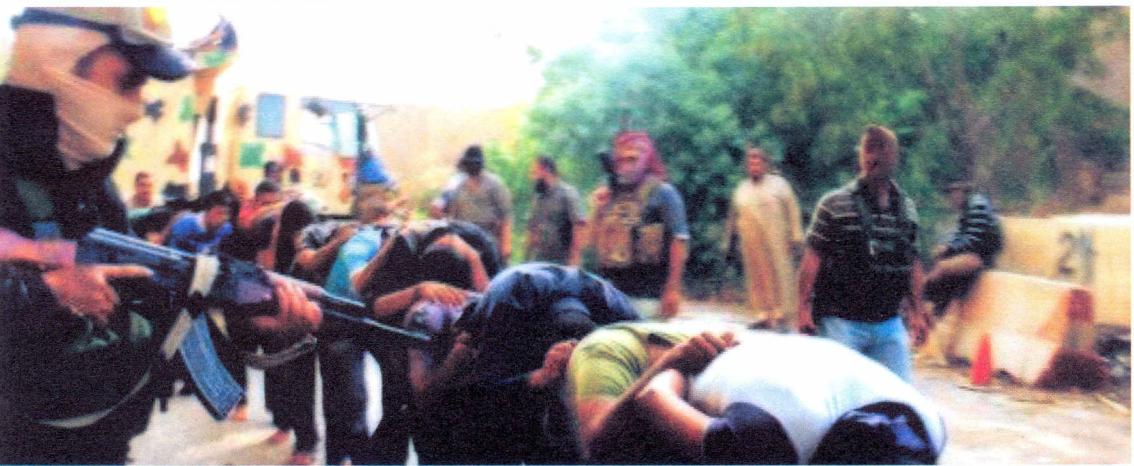
معلمان و دانشجویان نیز به همین عنوان، اگر به دنبال انجام کاری برای بهبود وضعیت جامعه هستند باید مروج فرهنگ گفت و گو باشند. یکی از مشکلات گذشته ما این بوده است که روشنفکران برای اصلاح جامعه سراغ سیاستمداران می‌رفتند. این نگاه باید اصلاح شود که تغییر از بالا شروع می‌شود، نگاهی که صد سال است که با آن زندگی می‌کنیم ولی می‌بینیم که هیچ چیز هم تغییر نکرده است.

در تاریخ ایران یک بار سابقه ندارد که مردم نقطه تمرکز فعالیت‌های روشنفکران باشند و طرح‌ها و جلسه‌های آنها معطوف به مردم باشد. اما امروز عصر مشارکت مدنی آغاز شده است چرا که تهرا راه باقی مانده غیر از آن روی آوردن به شورش و انقلاب است. انقلاب اسلامی، انقلاب مهر و محبت بود. ارتضیان را برادر خطاب می‌کردیم و گل در لوله‌های تفنگ آنها می‌گذاشتیم، اما امروز شکاف اجتماعی بسیار بالاست. اختلاف درون مذهبی بیشتر از اختلاف میان مذاهب است. رفتن یک جامعه نفرت زده به سوی شورش و انقلاب بسیار خطرناک است. بنابراین بین کسانی در داخل که حاضر به ایجاد آشتی عمومی، مشارکت، همکاری و گفت و گو نیستند با کسانی در خارج که می‌گویند این حکومت کارآیی خود را از دست داده است فرقی نیست به این لحاظ که هر دو ضد انقلاب و ضد منافع ملی‌اند. هم افرادی در داخل که مانع ایجاد یک وفاق ملی و آشتی ملی و از بین رفتن نفاق و شکل گرفتن مشارکت، گفت و گو، نشاط ملی و همکاری هستند و خارج نشینی‌ها، هر دو ضد انقلاب‌اند. ما اگر به سمت در هم ریزی برویم تبدیل به سوریه می‌شویم؛ اگر بدتر نشویم. بنابراین برای ادامه مسیر توسعه تنها یک راه مانده است: ایجاد آشتی و گفت و گو بین افراد و گروه‌ها در عین داشتن اختلاف عقیده. شروع این مسیر توسط مردم، متوقف است بر شروع حرکت از جانب علماء. اگر بخواهند برای امروز حکومت تنها یک وظیفه در جهت نجات و توسعه کشور تعیین کنند به نظر من آن یک وظیفه عبارت است از اینکه تمام مسائل اختلافی گذشته تمام شد و امروز وقت ساختن کشور با مشارکت جمعی و آوردن همه به میدان است، شیعه و سنی و ترک و لر و فارس. من هم در زاهدان و هم در کردستان و کرمانشاه فعالیت مطالعاتی انجام داده‌ام؛ باور اهل تسنن این است که مانع خواهیم که اهل تسنن توسعه پیدا کنند. بین خود اقوام ایرانی هم که همواره تصور بر این است که فارس‌ها حق سایر اقوام را ضایع کرده‌اند. بنابراین وضعیت ما به گونه‌ای است که اگر به سمت نزاع رویم نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان. بنابراین از همین حالا باید گفت و گو را از خانه آغاز کنیم که اگر هم شمره این پله توسعه به نسل ما هم نرسید دست کم به نسل فرزندان ما برسد. بنابراین ما از حکومت ایزار تفاهم عمومی، گفت و گوی عمومی، عفو عمومی و آشتی عمومی می‌خواهیم. حکومت باید از آشتی ملی شروع کند و ما از گفت و گوی داخل خانه از مسائل مان، کوچه و شهرمان آغاز کنیم. عارفی می‌گویید: همه انسان‌ها دو گونه می‌توانند رفتار کنند: بعنتی، امامتی. بعنتی رفتارهایی است که معنون، پر سر و صدا و انقلابی است. تاسیس حکومت اسلامی توسط پیامبر کار بعنتی پیامبر بود که بعد از فوت ایشان به دست خلفاً افتاد و از مسیر خودش منحرف شد و به این شکل

شواهد نشان می‌دهد که ما داریم به نقطه‌ای فیصله بخش می‌رسیم. نظام سیاسی، حکومت و جامعه در حال رسیدن به این نقطه فیصله بخش‌اند. در اینجا دو راه بیشتر وجود ندارد: با باید با یکدیگر تزاع کنند یا باید گفت و گو را بگیرند و با یکدیگر گفت و گو کنند. اگر یادگیری گفت و گو را شروع، تمرین و تجربه نکنیم، زمانی که به نقطه بحرانی می‌رسیم بی شک نزاع را انتخاب می‌کنیم. تنها پیش از رسیدن به بحران برای انتخاب گفت و گو زمان و فرصت کافی داریم. علما و حوزه برای آغاز این مسیر مقدم بر سایرین اند هر چند که فعلاً هم امید این نیست که آیت‌الله‌های جامعه ما پیشگام دعوت جامعه و مردم برای گفت و گو با یکدیگر باشند. امروز این نقش بر عهده جوان‌ها و نهادهای مدنی است. منتهی این گفت و گو یک اشکال دارد و آن هم اینکه یک طرفه می‌ماند. با این حال اگر جمعبه‌ای کوچکتر ما گفت و گو را آغاز کنند شروع مبارکی خواهد بود. این گفت و گو هم باید بر سر همه چیز باشد مانند الگوی مدیریت مان در خانه، محله و بعد شهر و نظام سیاسی. این گفت و گوها دست کم این فایده را دارد که صحبت کردن را به ما می‌آموزد. اینکه چگونه با یکدیگر صحبت کنیم، حرف یکدیگر را بفهمیم، به یکدیگر پرخاش نکنیم، احترام یکدیگر را حفظ کنیم تا به تفاهمنامه برسیم.

در سال ۱۹۸۳ پادشاه کشور فقیر بوتان فوت کرد. ولی عهد بر جای پدر نشست. در اولین نشست خبری خبرنگاری او پرسید که چگونه می‌خواهد این کشور فقیر را ترقی دهد. پاسخ پادشاه جدید این بود که: «درست است که مانفت و زمین و معدن نداریم ولی ما یک ملت شاد داریم و به نظر من شادی یکی از بزرگترین سرمایه‌های هر ملتی است.» این حرف در آن زمان چندان درک نشد اما امروز اقتصاد دانان شاخص نشاط ملی طراحی کردند: شاخص تولید ناخالص شادی ملی. این شاخص در مقابل شاخص تولید ناخالص ملی -مجموع ارزش تولید یک ملت در یک سال - که وضعیت رفاه جامعه را نشان می‌دهد، نشان‌گر وضعیت رضایت، خرسندی و شادی جامعه است. درآمد به تنها یعنی نمی‌تواند نشان گر بهتر شدن وضعیت جامعه باشد. چگونگی خرج این درآمد است که وضعیت بهبود جامعه را نشان می‌دهد. گام بعدی گفت و گو تولید این شادی است. برای تولید شادی هم باز باید سراغ گفت و گو رفت و از آن نقطه شروع کرد. نوع شادی‌ای که فراورده گفت و گو است شادی اجتماعی است، در کنار شادی فردی که اثر آن در بهبود وضعیت جامعه بسیار کم است. اینها همگی نشان-گر پایان عصر این اندیشه است که توسعه با پول آمدنی است. امروز توسعه را باید با دوستی‌ها، ارتباطات، روابط، اخلاق، سرمایه اجتماعی، اعتماد به یکدیگر، مشارکت و همکاری شروع کرد که نقطه آغاز همه اینها گفت و گو است. علما به عنوان مراجع اجتماعی،

کودک از همان ابتدایا
با پدرسالاری و یا با
مادرسالاری مواجه
می‌شود. می‌آموزد که
هر کاه ضعیف است
تعظیم کنید و هر کاه
قوی است ظلم کند. این
فرد نانو، رانده تاکسی،
مغازه‌دار، کارمند اداره
و رئیس جمهور هم که
می‌شود دیکتاتور است،
مهارت گفت و شنود و تاب
شنیدن انتقاد را ندارد. در
این سیستم فرد دیکتاتور
از پایین تولید می‌شود.
یکی از عوامل پدید آمدن
رفتارهای دیکتاتوری
فقدان گفت و گو و ناقوانی
در گفت و گو بین ماست.



باید حرکتی عظیم و همه جانبه می‌شد. ایران، عربستان، سوریه و عراق را به یک تقاضاهی می‌رسانند و از همه طرف حمله می‌کردند. معنای این نحوه برخورد این است که وجود داعش یا نبود داعش چندان برای غرب اهمیتی ندارد بلکه حتی شاید بودن آن برای غرب بهتر هم باشد. من در کتاب خود این را گفته‌ام که اگر غرب نیاز خود به نفت خلیج فارس را پایان دهد ما را رها می‌کند، مانند آفریقا که رها کرد. یک زمانی غرب به دنبال گرفتن تمام آفریقا بود، زمانی که آفریقا سرشار از معادن طلا، مس و ذغال سنگ بود. آفریقا تخلیه شد. غرب از آفریقا بی نیاز شد و آفریقا را رها کرد. هر از چند گاهی بسته‌ای دارویی و کمک‌هایی انسان دوستانه برای آفریقا می‌فرستد و مشکلی با آفریقا ندارد. بهتر است که جهان اسلام تخریب شود تا وقتی غرب به نفت مانیز ندارد ما هم قدرتی نداشته باشیم، هر از گاهی بسته‌ای انسان دوستانه برای ما بفرستد. تحلیل من در کتاب این است که به نفع غرب است که این کشورها بعد از بی نیازی غرب از آنها دچار فروپاشی شوند تا تمدن مدعی اسلام نتواند در برابر غرب قد علم کند. تمدن کنفوشیوس، تمدن چینی‌ها، تمدن بزرگی است اما ادعاهای ما را در برابر غرب ندارد؛ هم پذیرفته است با غرب کنار بیاید و هم ارزش‌های آن تا حدودی با غرب سازگار است. اما تمدن ما رقیب غرب است بنابراین از نظر غرب بهتر است که این تمدن تخریب شود. بنابراین از نگاه غرب بهتر است که داعش ماندگار باشد. با این فضای رفتن به سوی تقاضا بهتر است. این هم که اوباما مایل به توافق است به این خاطر است که امروز دیگر مناقشه موضوعیتی ندارد. در امریکا تصور عمومی بر این است که اوباما در سیاست خارجی چندان موفق نبوده است بنابراین می‌خواهد با ایران توافق کند تا آن را با عنوان مهار کردن ایران به عنوان برگ برنده سیاست خارجی خود داشته باشد. بنابراین توافق هم به نفع اوباما است و هم به نفع ما و به نظر می‌رسد توافق قطعی است.

حکومت پیامبر تمام شد. کار امامتی پیامبر نقلین بود؛ تربیت امیرالمؤمنین و فرزندان ایشان و قرآن، این در تاریخ مانده است و بی‌سر و صدا به کار خود ادامه می‌دهد. کار امامتی کاری بسیار سر و صدا، آرام ولی عمیق و ماندگار است. خود انقلاب اسلامی ما کاری بعثتی بود که به ضرورت تاریخ لازم بود اما بعد از انقلاب باید دست به کارهای امامتی زد. در حالی که متأسفانه اکثر کارهای بعد از انقلاب ما هم بعثتی بود. اکنون وقت آن است که از این مسیر رفته باز گردیم. برای این بازگشت، هر کسی باید از خودش شروع کند. توسعه یعنی تقوی امیدن. مدرنیته همان کاری را می‌تواند بکند که دین می‌توانست انجام دهد. حال ما دین را هم داریم، برای ما این دو باید هم مسیر باشند. دین ورزی ما هم باید کارکردي درونی برای ما داشته باشد هم کارکردي بیرونی. در کارکرد درونی باید من را به سکینه و آرامش وجودی برساند و در کارکرد بیرونی باید زندگی مارانم و آرام کند. نمی‌شود جامعه ما اسلامی باشد، و منابع دینی داشته باشیم و در عین حال در برخی خطاهای مشکلات و بزهکاری در دنیا رتبه داشته باشیم. مانند تورم که ۴۰ سال است تورم دو رقمی داریم، ما راجع به اشکالات کارمان گفتگو نمی‌کنیم. سنگ این گفتگو را روحانیت باید نهاد هم در شیوه بحث خودش و هم در شیوه رابطه‌اش با مردم. نسل جوان روحانیت و نسل جوان جامعه ما باید این مسیر را شروع کند. پس برای شروع توسعه باید از خودمان شروع کنیم.

[دکتر رناتی در بخشی از گفتار خود به مناقشه هسته ای ایران و غرب پرداخت و سپس در باره داعش گفت:]
داعش شاید مهار شود ولی از بین نخواهد رفت. سال ۱۹۹۵ القاعده و طالبان در افغانستان تا ۲۰۰۱، به مدت ۶ سال، حکومت کردند. بعد از حمله به برج‌های دوقلو، طالبان در ظاهر سقوط کرد ولی هنوز ۱۵ سال است که طالبان در افغانستان هست. یعنی ۲۰ سال است که طالبان حیات دارد. داعش قوی‌تر از طالبان است، بسیار سیستماتیک‌تر و قوی‌تر از طالبان. بنابراین داعش ماندنی است. برخورد غرب و اوباما هم با داعش این بود که نیرو پیاده نکردند، نهایتاً بمباران کردند. اگر می‌خواستند داعش را نابود کنند